

جلسه ۵۷

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهیرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اشکال دوم این بود که بر آن استدلال سوم که می‌گفت اگر شارع اعتراف به شخص اعتباری نفرماید و تصرفات شخص اعتباری را تنفیذ نفرماید توالی فاسده به وجود می‌آید.

اشکال دوم این بود که چرا شما سلبی مواجهه می‌کنید با این مطلب؟ نه این‌ها در اثر خود اشتباهات و تقلیدهایی است که جامعه‌ی اسلامی از غرب و دیگران کرده، اگر از اول مواظبت می‌کردند این مسائل پیش نمی‌آمد. بنابراین شارع می‌گوید تقصیر خودتان است به من چه ربطی دارد که حالا بیایم اعتراف کنم و یا تنفیذ کنم معاملات آن‌ها را.

جواب این اشکال این است که می‌فرمایند این بالاخره در ظروف معاصره و این وضعیتی که فعلاً مردم در آن واقع شدند، حالا بسیاری هم در این امور دخالت نداشتند، بچه‌هایی که دنیا آمدند و وضع همین‌جور بوده دیگر، خب حالا این‌ها می‌بینند همه‌ی اموال توی بانک است توی این شرکت‌ها است کذا هست، همه‌ی چیزها مخلوط به این امور است، این‌ها که دخالت نداشتند، این‌ها الان در این ظرف واقع شدند، وقتی در این ظرف واقع شدند حرف این است که شارع مهربان که حرج نمی‌خواهد، تضییق بر امت نمی‌خواهد، در این ظرف الان اگر اعتراف نفرماید همه‌ی این‌ها را توی در دسر انداخته. مثل این‌که حالا یک نفری را بالاخره بردند توی بیابانی قرار گرفته چاره‌ای ندارد جز این‌که اکل میته بکند، الان بگویند که خب می‌خواستی حواست را جمع بکنی تو را نیاورند این‌جا. خب بالاخره الان هم میته نخورد می‌میرد دیگر. بالاخره الان این در وضع اضطراری واقع شده و در این فرض اضطراری که اگر شارع اعتراف نکند آن توالی فاسده پیش می‌آید انسان اطمینان می‌کند که شارع در این فرض اضطراری قبول کرده. بله این مقداری که می‌گوییم، برای این وضعیت موجود نافذ است. اما الان ما بخواهیم توی کشور اسلامی یک شخصیت‌های حقوقی جدید را احداث بکنیم بگوییم دیگر شارع مطلقاً قبول کرده نه. این‌هایی که الان وجود دارد و این‌ها را اگر اعتراف نکند چنین مشکالی پیش می‌آید می‌فهمیم این‌ها را قبول کرده، اما اشباه و انظار و شخصیت‌های اعتباری دیگری را ما بخواهیم ایجاد بکنیم خب می‌گوید ایجاد نکنید، اول به ما می‌گوید. حالا اگر خدای نکرده مردم گناه کردند و آن‌ها را ایجاد کردند دوباره یک شرایطی پیش آمد که برای مسلمین بعدی یا بچه‌هایی که بعد دنیا می‌آیند و بالغ می‌شوند و در یک وضعیت این‌چنینی قرار می‌گیرند کاری نمی‌توانند که بکنند خب باز برای آن‌ها می‌شود حلال. آن وقت اعتراف می‌کنند مثل این‌جا.

«جواب الاشکال إذا قبلنا أن المحاذیر المذكورة» اگر قبول بکنیم این‌که محاذیر مذکوره «تقع فی الظروف المعاصرة» این‌ها در ظروف معاصره‌ی ما، در زمان‌هایی که ما با آن معاصر هستیم و هم‌زمان هستیم واقع می‌شود واقعاً، یعنی آن اشکال اول را قبول نکنیم که می‌گفتیم نه این‌ها واقع نمی‌شود. در اشکال اول می‌گفتیم با ولایت فقیه دو و سه را حل می‌کنیم، اولی هم که مباحات اصلی است. این اشکال می‌گوید اگر ما پذیرفتیم و آن جواب اول را نپذیرفتیم، آن حرف‌های قبلی را نپذیرفتیم و گفتیم واقعاً این محاذیر در ظروف معاصره واقع می‌شود «فینکشف أن الشارع قیل

الشخص الاعتباري و لو بالعنوان الثانوي» كشف می‌گردد که شارع قبول فرموده شخص اعتباری را ولو به عنوان ثانوی که چون الان اضطرار است دیگر، مردم در حرج می‌افتند، به این عنوان قبول بفرمایند. «علی أنه لو سدت ذریعتها منذ البداية و لم تقع المحاذیر المذكورة فإنّ كشفاً كهذا لم یکن لیحصل» این کشفی که گفتیم بر این مطلب هم استوار است که اگر ذریعه‌ی این مشاغل و این محاذیری که ذکر شد این‌ها بسته می‌شد از روز اول، از روز اول مسلمین نمی‌رفتند متابعت بکنند، اگر «لو سدت ذریعتها» یعنی طریقتها، اگر طریقه و راه این محاذیر، ضمیر هم به آن محاذیر برمی‌گردد محاذیر مذکوره، اگر این‌ها مسدود می‌شد از روز اول «و لم تقع المحاذیر المذكورة» و این محاذیر قهراً به‌خاطر این‌که از اول مسدود شد راهش، واقع نمی‌شد در جامعه، البته «فإن كشفاً كهذا لم یکن لیحصل» کشفی مانند این که بگوییم شارع قبول کرده شخص اعتباری را ولو به عنوان ثانوی این حاصل نمی‌گردید، چنین چیزی حاصل نمی‌گردید. این «علی» را شما باید، کأن مفادش این است، حالا این عربی‌های جدید یک‌قدری نامأموس است برای ماها که عادت نکردیم به این‌جور، اگر شما به‌جای «علی» بگذارید «مع قبوله» یعنی ما این کشف را می‌کنیم با قبول این‌که اگر شارع راهش را بسته بود، البته چنین کشفی برای ما رخ نمی‌داد.

«و لكن علی أي حال فقد حصل شيء من هذا القبيل» ولكن علی‌ای‌حال شی‌ای از این قبیل که بالاخره این شخص‌های اعتباری زندگی همه را پر کرده و الان واقعاً اگر شارع اعتبار نخواهد بفرماید این‌ها را، برای این مردم برای این مسلمینی که الان با این‌ها هستند و خودشان هم پدیدآورنده‌ی آن نیستند و از زمانی پیش آمده که این‌ها اصلاً دنیا نیامده بودند یا قدرتش را نداشتند، بچه بودند فلان، حالا این‌ها بزرگ شدند با یک جامعه‌ای روبرو شدند که همه‌ی مال‌ها، همه‌ی چیزها توی بانک است، توی شرکت‌ها است فلان که مخلوط است، حالا این‌ها چکار بکنند الان؟ بروند توی بیابان زندگی کنند که نمی‌شود، چکار کنند الان؟ پس بنابراین یک ضرورتی الان واقع شده و ما می‌گوییم شارع خب در این ضرورت قهراً.

«و لو أنه ینبغی» می‌گوییم این کشف را به عنوان ثانوی می‌کنیم ولو این‌که سزاوار است «الذهاب باتجاه تغییر الظروف الموجودة» ولو این‌که سزاوار است رفتن به طرف، اتجاه، طرف، ولو آن‌که سزاوار است رفتن به طرف تغییر این ظروف، مصلحین جامعه اگر بتوانند کم‌کم با طرح‌هایی، با انقلاب‌هایی اگر واقعاً یک راه‌حلی وجود داشته باشد که جایگزین شخص‌های اعتباری بشود و همین منافع و زندگی‌ای که در اثر این‌ها تسهیل شده، منافی که از این‌ها به‌دست می‌آید از یک راه‌های دیگر صحیح اسلامی بشود؛ خب این کار خیلی خوبی است. ولی تا آن نشده صحبت این است که مثل یک کسی است که بالاخره تا نشده، این نخورد این میته را می‌میرد، خب شارع می‌گوید یجوز. می‌فرماید که: «و لو أنه ینبغی الذهاب باتجاه تغییر الظروف الموجودة و لكن فی الوضع الحالي و ما لم یقع تغییر فیه» تغییر در این وضع حالی پیدا نشده «فالدلیل المذكور قائم و التصرفات الشخصیة الاعتباریة الموجودة معتبرة.» می‌توانیم بگوییم این قائم است و این تصرفات هم معتبر است. «و بذلك یظهر أنّ هذا الدلیل تام» معلوم می‌شود پس با جوابی که ما هم از اشکال اول دادیم هم از اشکال دوم دادیم ظهر که این دلیل سوم که اقامه صاحب عمده المطالب تام است «إلا أنه به تثبت مشروعیة الشخصیة الاعتباریة الموجودة» الا این‌که به این دلیل ثالث ثابت می‌شود مشروعیت شخصیت‌های اعتباری که فعلاً موجود است و همه با آن سروکار دارند و اگر

این‌ها بگوئیم حجت نیست و به درد نمی‌خورد آن محاذیری که گفتیم پیش می‌آید. «و أما حدیثه الإنشاء منها» اما شخصیت‌های اعتباری‌ای که انشاء آن‌ها جدید هست و نو هست «فما لم تأخذ موقعها في المجتمع و تصبح محل ابتلاء عام، فمشروعية تصرفاتها لا تثبت به.» اما مادامی که این حدیثه الإنشاءها آن موقع خودش را در اجتماع نگرفته، یعنی یک امر مبتلابه همگانی نشده، حالا در یک گوشه‌ای مثلاً هست و هنوز مورد ابتلاء عام نشده که اگر شارع اعتراف نکند آن محذورات پیش بیاید این‌ها را ما نمی‌توانیم مشروعیت تصرفات این شخصیت‌های حدیثه الإنشاء را نمی‌توانیم «لا تثبت به» ثابت نمی‌شود به این دلیل سوم، این‌ها به دلیل سوم ثابت نمی‌شوند.

س: 10:46....

ج: نه دیگر، ببینید، بله ببینید حالا یک کسی می‌گوید حالا من چه ضرورتی دارم من مثلاً به بانک مراجعه نمی‌کنم، من توی یک دهاتی دارم زندگی می‌کنم اصلاً پول هم مصرف نمی‌کنم همین خودم کشت و زرعی دارم از سابق و از همین‌ها می‌خورم و همین چیزهایی که، یک مثلاً دوتا درخت هم دارم با همین زندگی می‌کنم، زندگی هم تشکیل نمی‌دهم، زن و بچه هم نمی‌گیریم که بخواهیم، خودم همین‌جور زندگی می‌کنم ...

س: 11:20...

ج: نه حالا می‌خواهیم بگوئیم وقتی که یک ضرورتی عامی شد، دیگر شارع قبول، نه نسبی قبول نکرده که برای شما قبول کردم برای این آقا قبول نکردم برای آن آقا، این دیگر از این ادله اطمینان پیدا می‌کنیم که قبول آن نسبی نیست درست؟ دیگر این را قبول کرده چون واقعاً چنین ضرورتی وجود دارد، چون چنین ضرورتی دارد دیگر این را قبول کرده این ضرورت عام را، نه نسبی قبول فرموده باشد برای آن‌هایی که اگر قبول نکند برای آن‌ها محذور پیش می‌آید اما یک آدمی که اگر برای او قبول نکنیم برای او محذور پیش نمی‌آید چون یک زندگی ویژه‌ی خاصی برای خودش ترتیب داده، این نه دیگر.

خب «الدلیل الرابع: قاعدة عدم ذهاب الحق» دلیل رابع دوتا مقدمه دارد. مقدمه‌ی اولی این است که از جمله‌ی از روایات مبارکات استفاده می‌شود که شارع راضی به ذهاب حق کسی نیست، حق مسلم یا حق هر کسی، این را شارع راضی نیست، این مقدمه‌ی اولی که حالا روایاتش را می‌خوانیم.

مقدمه‌ی ثانیه این است که اگر شارع در این زمان ما اعتراف به این شخصیت‌های اعتباری نفرماید و معاملات و تصرفات آن‌ها را نافذ قرار ندهد مستلزم ذهاب حق بسیاری از آدم‌ها است. پس نتیجه‌ی این دو مقدمه چی می‌شود؟ که اگر اعتراف نکند ذهاب حق می‌شود. پس بنابراین فتالی باطل، پس مقدم مثل او که اعتراف نکردن باطل شد، پس اعتراف کرده. خب چطور؟ مثلاً الان می‌گوید آقا شما رفتی پولت را توی بانک گذاشتی، چاره‌ای هم نداری باید پول توی بانک بگذاری، یا معامله می‌خواهی بکنی آقا می‌گوید نمی‌شود، کارخانه است می‌گوید نمی‌شود؟؟؟ 13:29 و و و. خب الان پول می‌رود توی بانک، مردم پول می‌گیرند از بانک، می‌آید می‌گیرد، می‌خواهد جنس بفروشد خب همین پول را می‌دهد می‌گوید این کار را بکن. الان اگر بگوئیم، شارع بگوید آقا این پول‌ها اصلاً تو مالک نمی‌شوی تو حق نداری، خب ذهاب حقش می‌شود دیگر. پس بنابراین عدم اعتراف در این موارد با این عجین شدن این امور شخصیت‌های اعتباری با زندگی مردم فی جمیع

مجالات زندگی‌شان این اگر شارع اعتراف نفرماید موجب ذهاب حق انسان‌ها، مسلمین، شیعیان، این‌ها می‌شود. از آن طرف روایات فرمود شارع راضی به ذهاب حق نیست. این هم دلیل دیگری است که اصل ابداع این دلیل از آیت‌الله عندلیب بود که در جلساتی که حضور داشتند ایشان در این کتاب فقه بورس هم ایشان این‌ها را آوردند، ایشان تنبیه پیدا کرده بود به این روایات و این‌که از این روایات چنین قاعده‌ای استفاده می‌شود و می‌توانیم به آن استدلال کنیم. حالا ببینیم استدلال تمام است یا تمام نیست، برای تفصیل مسأله هم به آن کتاب مراجعه بفرمایید.

«الرابع» قاعده عدم ذهاب الحق، قد یدعی أنه یمكن استنباط قاعدة من الروایات الواردة في مختلف الأبواب» ادعا می‌شود که ممکن است استنباط کنیم یک قاعده‌ای را از روایاتی که وارد شده در ابواب مختلفه که مفاد آن قاعده این است «مفادها: إن أصبح عدم تشريع الحكم منشأ لذهاب الحق» اگر عدم تشريع حکم از طرف شارع منشأ بشود برای ذهاب حق، اگر شارع این را جعل نکند این منشأ می‌شود برای ذهاب حق «فیسکتکشف أنّ التشريع المذكور قد صدر من الشارع». این‌جا کشف می‌شود که آن تشريع پس از شارع صادر شده است. «مثلاً: إن استلزم عدم نفوذ الشهادة تضييع الحق، فإن الشارع قد أنفذه» اگر مثلاً اگر عدم اعتبار، اگر مستلزم باشد عدم نفوذ شهادت، شارع بگوید من این شهادت‌ها را قبول ندارم، مثلاً امروز بگوید این شهادت‌هایی که می‌آیند دم دادگستری می‌ایستند می‌آیند شهادت می‌دهند فلان من این‌ها را قبول ندارم. اگر این منجر به چی بشود؟ مردم هم که شاهد عادل و فلان و این‌ها، اوحدی‌ای که پیدا نمی‌کنند که، اگر شارع بگوید من این شهادت‌ها را قبول ندارم موجب چی می‌شود؟ تضييع حق می‌شود، پس از این کشف بکنیم «فإنّ الشارع، إن استلزم عدم نفوذ الشهادة تضييع الحق، فإن الشارع قد أنفذه» معلوم می‌شود شارع آن شهادت را نافذ قرار داده. «أو» یا مثال دیگر «أو إذا انجز عدم اعتبار الوثائق الرسمية الحالية إلى تضييع حقوق المالكين، فلا بد أن الشارع قد اعتبرها». خب این اسناد مالکیتی که الان سازمان ثبت و اسناد به مردم می‌دهد، مردم می‌گویند آقا مالک... این سند خانه‌ام است، این سند فلان است، این سند مغازه است، خب اگر ما بگوییم این اسناد به چه دلیلی حجت است؟ علم که به برای ما که نمی‌آورد که، ممکن است این‌ها زد و بند کرده باشند یک چیزی به اسم یکی نوشته، رشوه داده مثلاً اسمش را نوشته، علم که برای ما نمی‌آورد، اطمینان هم نمی‌آورد خیلی جاها. خدا رحمت کند آقای علیزاده که رئیس ثبت بود بعد جزء شورای نگهبان و حقوقدان شورای نگهبان بود، او می‌فرمود بله، نه اطمینان می‌آورد نه، می‌گفت من رئیس ثبت هستم می‌دانم چه چیزهایی توی ثبت گذشته و می‌گذرد، حالا کم‌کم حالا الکترونیکی‌اش می‌کنند چی می‌کنند ممکن است یک تفاوت‌هایی پیدا بکند اگر واقعاً بتوانند همه‌ی راه‌ها را ببندند. اما این قدر واقع شده که توی ثبت می‌رویم می‌گوییم آره به اسم فلانی زمین فلانی به اسم فلانی است. خب پس اطمینان که نمی‌آورد، علم هم که نمی‌آورد، بیّنه هم که نیست که شارع بیّنه را حجت قرار داده، قول ثقّه هم که نیست که شارع... پس این اسناد به چه دلیل حجت است؟ فلذا شما نگاه کنید بسیاری از استفتائات مراجع بزرگوار از امام امت قدس سره و بقیه گفتند نه این اسناد حجیت ندارد مگر اطمینان بیاورد، یک‌جایی یک‌جوری باشد شرایطی باشد اطمینان بیاورد. حالا این دلیل این‌جوری می‌گوید، می‌گوید بابا توی این زمان ما که همه‌ی کارها با این اسناد است دیگر، راهی معمولاً برای غیر این نیست، اگر این اسناد حجت نباشد لزوم تضييع حقوق؛ بسیاری از آدم‌ها هرچی می‌روی می‌گویی آقا به چه دلیلی؟ می‌گوید این

سند من است، می‌گوید این سند که دلیل نمی‌شود، شما هم که آنجا ید نداری، فلان نداری، پس هیچی. این تضييع حقوق بسیاری می‌شود. بعضی‌ها خواستند از این راه بگویند که حالا فعلاً توی میدان علم و بحث فقهی این را وارد کردند که روی آن کار بشود حالا که از این راه می‌توانیم بگوییم که از این راه درستش بکنیم ولو بی‌بینه نیست، ولو خبر ثقه نیست، ولو اطمینان و قطع نمی‌آورد اما بگوییم عدم حجیت آن مستلزم عدم حقوق است که شارع به آن راضی نیست.

س: 19:12...

ج: جواب می‌دهیم، جواب داده می‌شود که این بیشتر از آن است. و «أو إذا انجز عدم اعتبار الوثائق الرسمية الحالية إلى تضييع حقوق المالكين، فلا بد أن الشارع قد اعتبرها»، قد اعتبر أن وثائق رسمیه که همین اسناد مالکیت و این‌ها باشد. «و في محل البحث يستفاد من هذه القاعدة و يُدعى أنها تؤدّي إلى إثبات مشروعية الشخص الاعتباري» حالا در محل بحث ما استفاده گردیده می‌شود از این قاعده و ادعا می‌شود که این قاعده منجر می‌شود به اثبات مشروعیت شخص اعتباری، این قاعده ما را منجر می‌شود به این‌که این شخص اعتباری حجت است به همان بیانی که گفتیم.

خب «و سنسرّد في البدء روايات هذه القاعدة» سرّد أي بی‌بینه متسلسلاً یعنی پشت سر هم ایراد می‌کنیم و بیان می‌کنیم در ابتداء بحث روایات این قاعده را. «ثم نبین تقریب الاستدلال بها في محل بحثنا» بعد از بیان این روایات تبیین می‌کنیم تقریب استدلال به این روایات را در محل بحث‌مان «ثم نعطف عنان القلم إلى دراسة هذا الوجه و تحليله» سپس برمی‌گردانیم زمام قلم را به بررسی این وجه و تحلیل این وجه که آیا این وجه درست است و آیا می‌توانیم به آن اثبات کنیم مشروعیت شخص اعتباری را یا نه؟

حالا «روایات القاعده، الاول: صحيح الحلبي و محمد بن مسلم» این دو بزرگوار نقل می‌کنند «عن ابي عبدالله عليه السلام» سند تا این دو بزرگوار هم تام است، فلذا گفته شده صحیح. «قال سألتُهُ هل تجوز شهادة أهل ملة من غير أهل ملتهم» شهادت اهل ملتی از غیر اهل ملت‌شان درست است؟ «قال نعم» خب مثلاً مسلمان بیاید برای مسیحی شهادت بدهد، مسیحی بیاید برای مسلم شهادت بدهد، «قال نعم إذا لم يوجد من أهل ملتهم جازت شهادة غيرهم» وقتی از اهل ملت خودشان کسی را پیدا نکردند و یک اهل غیر ملت خودشان پیدا شد که او اطلاع دارد می‌تواند بیاید شهادت بدهد، این‌جا جایز است در این صورت. چرا؟ «إنه لا يصلح ذهاب حق أحد» چون صلاح نیست، صالح نیست، درست نیست ذهاب به حق کسی، اگر ما بگوییم حالا از اهل ملت خودش نیست از اهل ملت دیگر هم نمی‌تواند استشهاد کند و آن‌ها را به شهادت بیاورد جلو این را بگیریم ذهاب حق می‌شود، او چکار کند بیچاره برای اثبات حق خودش؟ پس این تعلیل دلالت می‌کند برای این‌که شارع به ذهاب حق تازه مسلم هم ندارد، «ذهاب حق احد» شارع راضی نیست به ذهاب حق احد، فلذا بر همین اساس خودش آمده شهادت اهل غیر ملت را، البته در صورتی که از ملت خودش نباشد فرموده جایز است. این یک روایت.

س: 23....

ج: ممکن است یک مصلحتی باشد که حالا این‌ها بعداً باید دقت در آن‌ها بشود.

«الثانی: موثق سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ» آیا شهادت اهل ذمه برای آدم مسلمان، اهل ذمه کسانی هستند که در حمایت حکومت اسلام قرار دارند، حالا اینها شهادت اینها نافذ است یا نافذ نیست؟ «فَقَالَ لَا تَجُوزُ إِلَّا عَلَىٰ مِلَّتِهِمْ» اهل ذمه شهادتشان فقط بر اهل ملت خودشان جایز است «فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُمْ» اما اگر یک واقعه‌ای است که حالا غیر ذمی پیدا نمی‌شود برای شهادت دادن، یک مسلمی است الان هیچ شیعه‌ای هیچ مسلمانی خبر ندارد از آن فقط یک مسیحی خبر دارد، یک یهودی مثلاً خبر دارد. این‌جا حضرت فرمود: «فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُمْ جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ عَلَىٰ الْوَصِيَّةِ» بله، می‌گوید آقا پدر ما توی بیمارستان بود آن‌موقع یک وصیتی کرد، این آقای دکتر هم مسیحی است او بالای سرش بود و آن‌موقع شنید که چی می‌گوید، حالا ما کس دیگر نداریم بیاید شهادت بدهد، کس دیگری نبود غیر از این آقای دکتر که مسیحی است یا این پرستاری که مثلاً مسیحی است که در ضلّ حکومت اسلامی است، می‌گوید بله، در باب وصیت این بیاید شهادت بدهد چنین وصیتی کرد، می‌گوید نافذ است، فرمود نافذ است. بله «جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ عَلَىٰ الْوَصِيَّةِ» چرا؟ «لَأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» باز این‌جا هم فرمود چون ذهاب حق احد نمی‌شود. این هم روایت دوم.

روایت سوم «موثق عَمَّارِ السَّابِطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَعْمَى فَقَالَ عَيْنٌ صَاحِحٌ» یک آدم کوری دست انداخت چشم یک آدم صحیحی را از کاسه در آورد، از حدقه در آورد؛ خب حالا که این‌جا دیگر نمی‌توانند از این بیایند قصاص کنند، چشم ندارد خودش کور است. بعد فرمود امام علیه‌السلام حسب این نقل «فَقَالَ إِنَّ عَمْدَ الْأَعْمَى مِثْلُ الْخَطَا» فرمودند این چون خودش کور است عمدش حکم خطا را دارد و دیه باید بدهد، در خطا دیه هست نه آن قصاص فیزیکی «مِثْلُ الْخَطَا هَذَا فِيهِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ» این در مال این کوری که این کار را کرده دیه در مال او قرار می‌گیرد «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَدِيَةٌ عَلَى الْإِمَامِ» اگر خود این جانی که این کار را کرده مال ندارد و نمی‌تواند دیه را بپردازد امام باید بپردازد که این کنایه است از حکومت دینی، حکومت دینی باید این را بپردازد مثلاً. «وَأَلَا» حالا ببینید این ذیل کأنّ تعلیل است، چرا می‌گوییم باید او بپردازد؟ خب ندارد آقا، هیچی، می‌گوید نه، «وَأَلَا تَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» آن کسی که این چشمش را در آوردند این آقا در آورده این حق او باطل نمی‌شود، نادیده گرفته نمی‌شود. شارع می‌فرماید حالا که خودش نمی‌تواند بپردازد در این صورت این امام باید بپردازد، خب از بیت‌المال یعنی باید پرداخت بشود، نه از مال شخصی امام نیست یعنی از بیت‌المال امام این را بپردازد. کما این‌که در باب چیز هم داریم شاید در باب قرض هم داریم روایت که حالا یک کسی گرفته معسر شده و اصلاً نمی‌تواند بپردازد تا آخر یا آن‌جا هم شاید داریم که باز باید از بیت‌المال مثلاً پرداخت بشود. حالا این‌ها روایاتی است که در بحث فقهی‌اش باید بررسی‌های سندی، دلالی، تعارضی‌اش فلان و این‌ها آن‌جا انجام بشود.

الرابع، حدیث چهارم: «مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيَةَ» این جماعت از این دو نفر نقل کردند «أَنَّهَا قَالَا: مِمَّا أَحْطَأَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِي الْمَذْهَبِ فِي بَابِ الشَّهَادَةِ أَنَّهُ رَوَى عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَدَفَعَهُ عَنْهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ إِلَّا شَاهِدٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ الشَّاهِدُ ثِقَةً رَجَعْتَ إِلَى الشَّاهِدِ فَسَأَلْتَهُ عَنْ شَهَادَتِهِ فَإِذَا أَقَامَهَا عِنْدَكَ شَهِدَتْ مَعَهُ عِنْدَ

أَلْحَاكِمِ عَلَى مِثْلِ مَا يَشْهَدُهُ عِنْدَهُ لِئَلَّا يُتَوَى حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» این‌ها نقل کردند که این دو نفر می‌گویند محمد بن علی که این محمد بن علی شلمغانی است، می‌گویند این محمد بن علی شلمغانی یک روایتی را نقل کرده که این‌ها می‌گویند این روایتِ خطا است، این‌ها می‌گویند، الا مضمون آن روایت است، مضمون این روایت این است که از عالم، ایشان توی اگر نگاه کرده بود فقه الرضا علیه السلام که فقه الرضا عرض کردیم بارها که همان‌طور که تحقیق فرموده مرحوم آسید حسن صدر رضوان‌الله علیه و بزرگانی هم پذیرفتند، این فقه الرضا مال شلمغانی است، کتاب التکلیف شلمغانی است. چون بعضی از فتاوی شلمغانی که منحصر به ایشان است الان در همین کتاب موجود است و روای کتاب التکلیف شلمغانی علی بن موسی بن بابویه قمی، والد صدوق که همین قم مدفون است بوده. توی رجال نجاشی نگاه کنید می‌گوید کتاب التکلیف، سند خودش را که به کتاب التکلیف می‌خواهد ذکر کند علی بن موسی بن بابویه قمی است. آن وقت روی این کتاب نوشته شده، آن رسم بوده، الان کافی‌هایی هم که نگاه کنیم کتاب کافی اولش الصفوانی است، این الصفوانی راوی کتاب کافی است. این‌جا هم علی بن موسی راوی کتاب التکلیف شلمغانی است. این چون علی بن موسی روی آن نوشته شده بوده اول سند خیال شده این علی بن موسی الرضا سلام الله علیه است، و حال این‌که این نه، این علی بن موسی بابویه راوی کتاب تکلیف است و این کتاب همان کتاب التکلیف شلمغانی است. و چون علی بن موسی بن بابویه قمی خیلی به این کتاب اعتنا داشته و واقعاً این کتاب مهمی بوده، مثل رساله‌ی عملیه بوده در عند الشیعه، در بیوت شیعه، بسیاری از عبارات او را اقتباس فرموده عین آن‌ها را در رساله‌ی خودش که به فرزندش مرحوم صدوق نوشته عین آن عبارت است. فلذا در من لا یحضره الفقیه نگاه کنید می‌گوید و فی رساله ابی الی، عباراتی که نقل می‌کند وقتی نگاه می‌کنید این عبارات عیناً توی همین فقه الرضا هست. حالا بعضی‌ها از این آن‌ور استفاده کردند، گفتند معلوم می‌شود والد صدوق این کتاب را از امام رضا می‌دیده که این عبارات را آن‌جا آورده، اما نه عسکش است، به‌خاطر این است که این کتاب مال شلمغانی است، کتاب تکلیف شلمغانی است، ایشان هم راوی این کتاب است، از این جهت این کتاب هم منتشر بوده در بیوت شیعه، ایشان عین آن عبارات را در کتاب الشرایع خودش که بخشی از آن الشرایع که خطاب به فرزندش صدوق است آورده و اخیراً هم یعنی چند سال پیش هم از شرایع مرحوم علی بن بابویه قمی چاپ شد که شنیدم آیت‌الله سیستانی منشأ چاپش شدند، یعنی ایشان داشتند این را دادند چاپ کردند و منتشر شد که من هم توی نمایشگاه بود چند سال پیش خریدم، هم عباراتی که در من لا یحضر هست، خب من لا یحضر همه‌ی عبارات پدرش را نیاورده جاهای خاصی را آورده، این آن کتاب هم چاپ شده. حالا ....

س: ... 32

ج: همان شلمغانی که بله، این عالم بزرگی بود ولیکن بعد از این‌که خلاصه نیابت خاصه به او داده نشد بحسب نقل، ایشان حسادت ورزید و چپ شد. آن وقت انسان در مخاطره هست دیگر، عالم بزرگی کتاب او رساله‌ی عملیه توی خانه‌های شیعه، این قدر مهم، ولی در اثر این‌که انتخاب نشد به آن، چپ شد، پناه بر خدا!

خب حالا ایشان این شلمغانی در کتاب التکلیف می‌گوید «رُوی عن العالم» یا «رُوی العالم»، «رُوی عن العالم» تعبیر می‌کند عالم، از ائمه علیهم السلام خیلی جاها تعبیر به عالم می‌کند که

فرمودند که اگر یک مردی به گردن یک مرد دیگری «إِذَا كَانَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ» یک مرد مؤمنی به گردن یک مرد دیگری چی هست؟ طلب دارد، از او طلبی دارد «فَدَفَعَهُ عَنْهُ» او می‌گوید نه، انکار می‌کند «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ إِلَّا شَاهِدٌ وَاحِدٌ» این مؤمنی که طلبکار است فقط یک شاهد دارد، یک شاهد هم که کاری از دستش برنمی‌آید، بی‌نیاز دارد. این‌جا این روایت می‌گوید آقا اگر آن شاهد ثقه هست شما برو پهلوی آن شاهد و پیرس از او، اگر برای شما گفت شما هم بیا یک شاهد دوم بشو. خب این‌جا درحقیقت یک شاهد است این هم برمی‌گردد به او، چون می‌گوید برو از او پیرس تو هم برو بشو شاهد دوم، توی دادگاه تو هم برو، هر دو شما با هم بروید، او شهادت بدهد شما هم شهادت بده، او شهادت بالاصاله می‌دهد، شما هم که از او رفتی قبلاً شنیدی، حالا که از او شنیدی حالا بیا و شهادت بده. می‌فرماید که «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ إِلَّا شَاهِدٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ الشَّاهِدُ ثِقَةً» حالا «فَإِذَا كَانَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ» که این‌جوری شد «رَجَعْتَ إِلَى الشَّاهِدِ» شما به آن شاهد واحد مراجعه می‌کنی «فَسَأَلْتَهُ عَنْ شَهَادَتِهِ» از شهادتش سؤال می‌کنی که آره قبول داری؟ شهادت می‌دهی به این مطلب؟ «فَإِذَا أَقَامَهَا عِنْدَكَ» وقتی آن رجل و آن شاهد اقامه‌ی شهادت کرد پیش شما، شما هم «شَهَدْتَ مَعَهُ عِنْدَ الْحَاكِمِ» شما هم با او همراه می‌شوید پیش حاکم می‌روی شهادت می‌دهی. «شَهَدْتَ مَعَهُ عِنْدَ الْحَاكِمِ عَلَى مِثْلِ مَا يَشْهَدُهُ عِنْدَهُ» مثل همان که او دارد شهادت می‌دهد عین آن را شما شهادت بدهید، یعنی کم و زیاد نکنید دیگر، چون منبع شما هم همان است. چرا ما می‌گوییم این کار را بکن؟ «لِنَلَّا يُتَوَى حَقُّ أَمْرِي مُسْلِمًا» تا این‌که از بین نرود حق یک مرد مسلمانی. پس باز این‌جا هم تعلیل این است که این‌جا یک بی‌نیازی دارد درست می‌شود دیگر. یک بی‌نیازی واقعی که نیست که دو نفر خودشان دیده باشند شهادت بیایند بدهند، یکی‌اش واقعی است یکی دیگرش را هم می‌رود از او می‌پرسد بعد می‌آیند توی دادگاه می‌گویند آره؛ خب قاضی هم می‌گوید خب دو نفر آمدند شهادت دادند دیگر، حکم می‌کند. حضرت فرمود این حالا ایشان دارد نقل می‌کند، حالا آن دو آقایی که اسم‌شان بردیم که ابی الحسن محمد بن احمد بن داوود باشد و ابی عبدالله بن حسین بن علی فلان باشد این‌ها گفتند «اخطأ» این روایت درست نیست، قبول نداریم. این‌جا هم جواب می‌دهد که خب اخطأ آن‌ها به درد ما نمی‌خورد، آن‌ها اخطأ؛ ولی این‌که این روایت اگر این آدم ثقه باشد و در زمان یعنی شلمغانی در زمان وثاقتش این مسأله را نقل کرده باشد خب آن دو بزرگوار اجتهاداً دارند می‌گویند اخطأ، این تعلیل با جاهای دیگر هم جور درمی‌آید؟ حالا علاوه بر این‌ها این روایت چهارم می‌شود معاضد سه روایت گذشته، برای تأیید که دیگر حداقل خوب است. می‌فرمایند: «و المراد من محمد بن علی فی هذا الحديث» که آن‌ها گفتند «مما اخطأ محمد بن علی فی المذهب»، «هو الشلمغانی المعروف الذی قال الطوسی رحمه الله فی غیبه عن کتابه» راجع به کتاب ایشان در غیبت شیخ طوسی فرموده: «لَمَّا عَمِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيُّ كِتَابَ التَّكْلِيفِ قَالَ الشَّيْخُ يَعْنِي أَبَا الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» ابا القاسم که از نواب خاص حضرت هست «أَطْلَبُوهُ إِلَيَّ لِأَنْظَرَهُ» فرمودند این‌که این را پیدا کنید و بیاورید تا من نظر کنم در او «فَجَاءُوا بِهِ فَقَرَأَهُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَقَالَ مَا فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ رَوَى عَنِ الْأَيْمَةِ» گفت هیچی توی این کتاب نیست مگر این‌که ایشان این‌ها از ائمه نقل کرده «إِلَّا مَوْضِعَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً» مگر دو جا یا سه‌جا. مثلاً یکی از جاهایی که توی این کتاب است گفت از فتوای شلمغانی است ایشان فرموده ملاک در این‌که یک آب معتصم باشد و حکم کر را داشته باشد یا کر باشد این است که شما یک



سنگی اگر بیندازی توی آن یا ریگ بیندازی، آن موجی که ایجاد می‌شود اگر به انتها نمی‌رسد این آب چی هست؟ این آب معتصم است، ملاک را این قرار داده. اگر جوری است که به نهایت می‌رسد موج که ایجاد می‌شود این نه، غیر معتصم قلیل است نجس می‌شود، اگر نه؛ این فتوا هیچ‌جا نیست در هیچ روایتی نیست فقط توی کتاب ایشان است و این شاهد بر این است که، چون فتوای ایشان هم این است که این کتاب الان فقه الرضایی که الان موجود است این فتوا در آن موجود است و این کتاب معلوم می‌شود که مال ایشان است. خب «إِلَّا وَ قَدْ رَوَى عَنِ الْأَيْمَةِ إِلَّا مَوْضِعَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً فَإِنَّهُ كَذَبَ عَلَيْهِمْ» نعوذ بالله «فِي رَوَايَتِهَا لَعْنَةُ اللَّهِ» این سه مورد دروغ بسته، دو مورد یا سه مورد. حالا اگر ما بگوییم که خب الان ما نمی‌دانیم کدام روایت‌ها است دیگر، هر روایتی دست روی آن بگذاری ممکن است از آن‌هایی باشد که شیخ ابو القاسم رضوان الله علیه فرموده این دروغ است، ممکن است این باشد؛ اما جواب این است یعنی ما می‌گوییم که نمی‌خواهیم به این روایت چون استدلال کنیم، اما چون یک محتوایی را دارد که توی سه روایت معتبر السند وجود داشت این می‌تواند آن را تأیید بکند.

می‌فرمایند که «و من غیر المعلوم أن تكون هذه الرواية من تلك المواضع التي كذب فيها الشلمغاني على أهل البيت عليهم السلام» می‌فرماید که معلوم نیست که این روایت مورد بحث ما که روایت چهارم از آن مواضعی باشد که دروغ گفته است یا دروغ بسته است در آن موارد شلمغانی بر اهل بیت علیهم السلام «و تخطئة الشلمغاني عند ابن بابويه و ابن داوود في الرواية أعلاه» این تخطئه نمودن شلمغانی نزد ابن بابویه و ابن داوود در روایتی که در بالای این سخنان ما نقل کردیم آن را این «لیست حجة عندنا» تخطئه‌ی آن‌ها که برای ما حجت نیست که بگوییم ما اصلاً این روایت بالمره می‌رود کنار و حجت نیست فلذا برای تعاضد هم به درد نمی‌خورد. «لذلك» به‌خاطر این‌که تخطئه‌ی این‌ها به درد ما نمی‌خورد، از آن طرف محتمل است که آن ثلاثه یا اثینینی که گفتند منطبق یک‌وقت باشد بر این‌ها، فلذا می‌گوییم «فالرواية مؤيدة للقاعدة» می‌گوییم این روایت مؤید این قاعده است اگر چه دلیل قاعده نباشد. و للكلام تنمة ان شاء الله ...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان